

میراثِ خلدی

سال اول - شماره اول



پروپوزیشن گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پرتال جامع علوم انسانی

چند کلمه از هزار و يك کلمه

آیه الله حسن حسنزاده آملی

اشاره:

آنچه می آید، بخشهایی است از يك اثر منتشر نشده از حکیم و فقیه فرزانه روزگار ما: آیه الله حسن زاده آملی. این «کلمات» نکات، دقائق و لطایف ارجمندی را در اختیار می گذارد که در زمینه رشته های مختلف علوم فراهم آمده اند و حاصل جامعیت و وسعت دانسته ها و تبخّر مؤلف هستند. با سپاس از ایشان که این بخشها را برای چاپ به ما سپردند، آرزو می کنیم که هرچه زودتر شاهد انتشار کامل این اثر ارزشمند باشیم.

پرتال جامع علوم انسانی

کلمه

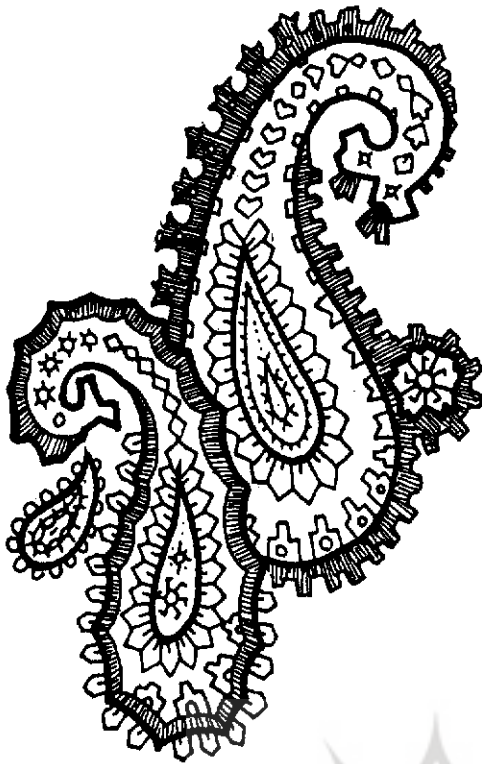
گذاری شده است. و چند وجه دیگر در تسمیه علم یاد شده به کلام، از شارح مقاصد گفته آید.

بدان که علمای اوائل بنا بر فرموده خداوند سبحان که: «و کلم الله موسی تکلیماً» و مانند آن در قرآن، حق تعالی را متکلم و قرآن را کلام الله دانسته اند. پس از آن به عنوان اجلال و تعظیم قرآن گفته اند که قرآن قدیم است؛ و اشاعره از آنان پیروی کرده اند تا سخن به جایی رسید که فتوا داده اند اگر کسی قائل به خلق قرآن - یعنی قائل به حدوث آن - باشد بدعت در دین آورده است؛ نه بلکه کافر شده است.

و پس از آنکه اشاعره مواجه با اعتراضات علمی بسیار شده اند به کلام نفسی و کلام لفظی تمسک جسته اند، و گفته اند که کلام الله، نفسی و لفظی است، و قرآن کلام الله قدیم به معنی اول است، و قرآن مکتوب، کلام الله مخلوق و حادث به معنی دوم است و دال بر کلام نفسی است. و کلام نفسی را قسم علم می دانند.

علم کلام بدین سبب علم کلام نامیده شده است که مشهورترین مسأله ای که میان مسلمانان درباره آن بسیار جدل واقع شده است، مسأله کلام الله تعالی یعنی قرآن کریم است که آیا قرآن قدیم است یا حادث. سپس اسم موضوع همین يك مسأله - اعی کلام - بر همه مسائل و مباحث این فن اطلاق شده است و مجموع را علم کلام می نامند، چنانکه کتاب کلیله و دمنه را، با این که چندین باب است و يك باب آن «کلیله و دمنه» است از باب تسمیه کل به اسم جزء، کتاب کلیله و دمنه می گویند و یا کتاب حماسه ایبوسام (حبيب بن اوس طائی) ده باب است و هر باب آن در موضوعی خاص، به اسم باب اول آن که در حماسه است شهرت یافته است.

این روش در نوشته ها بسیار به کار می رود که کتابی یا رساله و بابی به اسم يك جزء مهم و جالب توجه نام گذارده می شود، بلکه سوره های قرآن کریم به موضوع بعضی از آیات آن سوره اسم



شارح مقاصد گوید: ابوحنیفه و ابویوسف شش ماه در ثبوت کلام نفسی و قرآن بودن آن مناظره کرده اند، و عاقبت رأیشان براین استقرار یافت که هرکس قائل به خلق قرآن - یعنی حدوث آن - بوده باشد کافر است.

و ملأ علی قوشچی در شرح تجرید گفته است: حنابله چنان در قول به قدم قرآن مبالغه کرده اند که حتی بعضی از آنان گفته است جلد و غلاف قرآن هم قدیم است تا چه رسد به خود مصحف.

فخر رازی که خود اشعری است در محصل اصرار دارد که کلام الله تعالی قدیم است و در اثبات کلام نفسی به قول أخطل - شاعر نصرانی - تمسک جسته است:

إن الكلام لفي القواد وإنما جعل اللسان على القواد دليلاً
خواجه طوسی در نقد المحصل در رد بر فخر گفته است:
استدلال بدین بیت رکیک است، و اقتضای آن این است که لال متکلم باشد، زیرا که بدین صفت است که اخطل گفته است و نیز خواجه در نقد گفته است که مسأله قدم کلام مبتنی بر همین بیت أخطل به جایی رسیده است که دانشمندان برخاستند و نشستند - یعنی مجالس بسیار در بحث و گفتگوی آن روی آورده است - و خلفا برای آن، بزرگان را نازیانه بلکه شمشیر زدند، و شگفت تر این که اگر کسی قائل بدین امر محال نمی بود وی را تکفیر می کردند.

شهرستانی در ملل و نحل گوید: «قال ابو الحسن الاشعری: البیاری تعالی متکلم بکلام و کلامه واحد، و العبارات والالفاظ المنزلة على لسان الملائكة الى الانبياء عليهم السلام دلالات على الكلام الازلي، والدلالة مخلوقة محدثة و المدلول قدیم ازلی...» (ص ۱۹۶، ج ۱، ط مصر).

نگارنده در تعلیقاتش بر کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، پس از نقل عبارت یاد شده شهرستانی گفته است:

«ما یعنی بقوله و کلامه واحد؟ فان أراد علمه البسيط الاحدی - القرآنی الجمعی فلم جعل الكلام قسیم العلم؟ و بالجملة إن أرادوا بالكلام النفسی علمه الازلی الذاتی البسيط الاحدی القرآنی الجمعی، و باللفظی الفرقان المحدث الکتبی أو اللفظی فهو المراد، و الاختلافان فی قیل و قال...» (ط ۱، ص ۵۶۷).

تفتازانی را در اول شرح مقاصد بیانی مفید در موضوع این کلمه است که گفت:

«الاحکام المنسوبة الى الشرع، منها ما يتعلق بالعمل وتسمى فرعية و عملیة، و منها ما يتعلق بالاعتقاد و تسمى اصلیة و اعتقادیة. و كانت الاوائل من العلماء ببركة صحبة النبي (ص) و قرب العهد بزمانه و سماع الاخبار منه و مشاهدة الآثار مع قلة الوقائع و الاختلافات و سهولة المراجعة الى الثقات مستغنین عن تدوین الاحکام و ترتيبها ابواباً و فصولاً، و تكثر المسائل فروعاً و اصولاً، الى أن ظهر اختلاف الآرا و الميل الى البدع و الاهیاء و كثرت الفتاوی و الوقائع. و مسّت الحاجة فيها الى زيادة نظر و الثقات فأخذ ارباب النظر و الاستدلال فی استنباط الاحکام و بذلوا جهدهم فی تحقیق عقائد الاسلام، و اقبلوا على تمهید اصولها و قوانينها و تلخیص حججها و براهینها و تدوین المسائل بأدلتها و التنبه بأجوبتها، و سمو العلم بها فقهاً، و خصّوا الاعتقادات باسم الفقه الاکبر؛ و الاکثرون خصّوا العملیات باسم الفقه، و الاعتقادات بعلم التوحید و الصفات تسمية بأشهر أجزائه و اشرفها، و بعلم الكلام لان مباحثه كانت مصدرية بقولهم: الكلام فی کذا و کذا، و لان اشهر الاختلافات فيه كانت مسألة كلام الله تعالی أنه قدیم او حادث، و لانه یورث قدرة على الكلام فی تحقیق الشرعیات کالمنطق فی الفلسفیات، و لانه کثرفیه من الكلام مع المخالفین و الردّ علیهم مالم یکثر فی غیره، و لانه لبقوة أدلته صار کانه هو الکلام دون ما عداه کما یقال للاقوی من الکلامین هذا

هو الکلام. و اعتبروا فی أدلتها الیقین لانه لا عبرة بالظن فی الاعتقادات بل فی العملیات. فظهر انه العلم بالقواعد الشرعیة الاعتقادیة المكتسب من أدلتها الیقینیة...» (ص ۶ - ط ۱ - ترکیه).

نگارنده گوید: آن که تفتازانی در آخر گفته است: «لا عبرة بالظن فی الاعتقادات...» حق است، ولی اکثر کتب کلامی و اغلب مسائل آنها چنان است که صاحب اسفار در آخر فصل هشتم مرحله دوم آن فرموده است:

«... فمن أراد أن یصل الى معرفة الله و صفاته و افعاله، و معرفة ارسال رسله و انزال کتبه، و کیفیة النشأة الآخرة و احوال الانسان بعد الموت، و سائر اسرار المبدء و المعاد بعلم الکلام و طریق المناظرة فقد استسمن ذاویرم.» (ج ۱، ط ۱، ص ۸۹).

بسیاری از کتب کلامی حاکی اند که مؤلفین آنها علمای عوام و عوام علمایند. و به تعبیر شیخ در فصل دوازدهم نمط پنجم اشارات: «فهؤلاء هولاء».

جناب مفید را در اوائل مقالات راجع به حدوث و خلق قرآن کلامی به صواب است که فرمود:

«إن کلام الله تعالی محدث و بذک جاءت الآثار عن آل محمد - صلی الله علیه و آله -، و علیه اجماع الإمامیة و المعتزلة بأسرها و المرجئة إلا من شذعنهما، و جماعة من أصحاب الحدیث و أكثر الزیدیة و الخوارج.

و أقول: إن القرآن کلام الله و وحیه، و إته محدث کما وصفه الله تعالی، و أمنع من إطلاق القول علیه بأنه مخلوق. و بهذا جاءت الآثار عن الصادقین علیهما السلام، و علیه كافة الإمامیة إلا من شذ منهم، و هو قول جمهور البغدادیین من المعتزلة و کثیر من المرجئة و اصحاب الحدیث».

و مرحوم سید هبة الدین شهرستانی در تعلیقه بر اوائل مقالات در این مقام افاده فرموده است که:

«وردت آثار کثیرة عن طرق الإمامیة بالنهی عن القول فی القرآن إنه مخلوق، إنکانت هذه اللفظة قدیرد فی اللغة بمعنی

المكذوب والمفتعل. قال الله تعالى: انما تعبدون من دون الله آوثاناً وتخلقون إفكاً (العنكبوت / ١٧). وقال عز وجل حكاية عن منكرى التوحيد: ما سمعنا بهذا فى الملة الآخرة إن هذا إلا اختلاق (ص - ١٧). فكان إطلاق هذه اللفظة فى حق القرآن موهماً لكونه كذباً على ما كان يزعمه المشركون والملاحدة وسائر أهل الضلال، لذلك وقع المنع من إطلاقها فى ذلك المقام، وأجيز إطلاق ما لا يوهم مثل هذا المعنى كلفظ محدث، وانه كلام الله وكتابه ووحيه وتنزيله مما يفيد انه غير آزلوى وليس بقديم إذ كان وقع إطلاق هذه القبيل من اللفاظ عليه فى نفس كلامه الله.

وقد وقع بسبب هذه المسألة مشاجرات وفتن فى أيام الدولة العباسية بين المعتزلة و أهل الحديث، واضطهاد لاهل الحديث و محنة ليس المقام مقتضيا لذكرها». (ص ٥٣ و ٥٤ ط تبريز به تصحيح و اهتمام مرحوم واعظ چرندابى).

در موضوع این کلمه به نکته ٩٥٣ هزار و یک نکته رجوع شود.

کلمه

مرحوم مجلسی در مجلد اول بحار، کتاب احتجاج طبرسی را به ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی نسبت داده است. ولی این نسبتی نادرست است؛ زیرا سید بن طاووس در کتاب کشف المحجبه، و این شهر آشوب در کتاب معالم العلماء، و در کتاب مناقب نیز، تصریح فرموده اند که کتاب احتجاج تصنیف ابو منصور حسنین علی بن ابی طالب طبرسی است. و صاحب احتجاج از مشایخ این شهر آشوب است.

و نیز مرحوم مجلسی در چهاردهم بحار (ص ٤٠٨، ط، کلبانی) کتاب روضة الجنان ابوالحسن علی بن احمد ابوردی را به محقق قاسانی نسبت داده است، و این نسبت نیز نارواست به تنصیبی که در درس چهارم دروس اتحاد عاقل به معقول تحریر کرده ایم (ط ١، ص ٥٠ و ٥١).

کلمه

فصول حقیقی اشیا انحای وجودات خاصه آنهایند، و فصول منطقی. علامات و امارات و حکایات از آنهایند؛ لذا فصول حقیقی اشیا نه از مقوله جوهرند و نه از مقوله عرض، بلکه فوق مقوله اند، چه اگر فصول آنها عرض باشد لازم آید تقوّم جوهر به عرض. علاوه بر اینکه لازم آید وجود يك حقیقت هم جوهر باشد و هم عرض؛ و اگر جوهر باشد جوهر، خود جنس است و در تحصیل خارجی خود نیاز به فصل دارد و باز نقل کلام در این فصل می شود و هكذا.

این مطلب شریف را نخست جناب شیخ رئیس در فصل ششم از مقاله نخستین قاطیقوریاس شفا عنوان فرموده است (منطق شفاء، ج ١، ص ٤٥، ط مص و صاحب اسفار از این تحقیق و تنقیب شیخ، انتقال یافته است که فصول حقیقی اشیا وجودات خاصه آنهایند. چنانکه در تعلیقه ای بر شفا گوید:

«کلمة عرشية - إن الذى هدانا الله بنوره و افاض على قلبنا بفضلہ هوان الصور النوعية ليست بجواهر ولا بأعراض هي وجودات خاصة والوجود ليس بجوهر فى ذاته ولا عرض...» (ص ٧٣، ط ١، رحلى چاپ سنگی).

و در چند جای اسفار متعرض بدین کلمه عرشیه شده است. بخصوص در فصل سوم منهج سوم مرحله نخست آن، و در فصل هشتم مرحله چهارم آن (ج ١، ط ١، رحلى، ص ٧٠ و ١١٩).

غرض اینکه علم به فصول اشیا که در واقع معرفت به حقایق وجودی آنهاست جز به طریق معرفت شهودی میسر نیست؛ زیرا

فصول منطقی، حکایات فصول حقیقی و علامات و امارات آنهایند، لاجرم معرفت شهودی به حقائق اشیا ارفع از معرفت نظری بدانهاست، معنی این سخن نه این است که معرفت نظری باطل است و علم منطقی ناصواب. فافهم، والله سبحانه ملهم الصواب.

و باید دانست که علوم حقیقی هم از طریق نظر و استدلال حاصل آید و هم از طریق تصفیه و استکمال. دست فکر نظری در معرفت برخی چیزها مانند وجود و بسائط مطلقاً کوتاه است و لکن از طریق معرفت شهودی، علم بدانها صورت پذیر است؛ لذا در عبارت عارفان آمده است که تحصیل علم بدین گونه چیزها از فکر نظری میسر نیست، دیگران از ظاهر عبارت آنان پنداشته اند که عارفان مطلقاً حکمت نظری را مردود می دانند و برهان منطقی را منتج علم یقینی نمی شناسند، و این پنداری ناصواب درباره آنان است، و اگر متصوّفی به اطلاق، فکرت نظری را مذمت کند و نادرست داند به تعبیر صاحب اسفار باید او را از جهله صوفیه دانست. درباره این کلمه علیا به تفصیل در رساله قرآن و عرفان و برهان از هم جدایی ندارند. سخن گفته ایم.

و چون فصل حقیقی هر چیز نحو وجود خاص آن است و شئییت شئی به صورتش است، پس دانسته شود که هر چه صورت، آکدو اشد باشد بدن وی اضعف و اخص باشد؛ چنانکه بحسب افعال نیز اشد خواهد بود. صاحب اسفار در آخر فصل هشتم مرحله چهارم آن در تحریر این مطلب فرموده است:

«ذكر اجمالی: كلما كانت الصورة اشد فعلية و شرفاً و نورية كانت المادة القابلة لها اشد انتفاعاً و خسة و ظلمة».

سپس آن را به عنوان ذکر تفصیلی در چند سطر بسط داده است. نگارنده در تعلیقه ای بر آن گفته است:

إنك بالتدبير فى الحجر تجد جسمية اخص من جسمية المعدني كالعقيق مثلاً، و جسمية العقيق اخص من جسمية النامي كالشجر مثلاً، و جسمية هذا اخص من جسمية الحيوان، و جسمية هذا اخص من جسمية الانسان. و هذا الاصل الرصين يهديك إلى كون معاد الانسان روحانياً و جسمانياً معاً فإن البدن إما عنصرى أو برزخى أو عقلى بمراتب كل واحد منها على حسب مراتب النفس نقصاً و كمالاً - أعنى أن النفس الضعيفة كان جسمها قویاً فى جسميته و بالعكس. و الصورة الانسانية لاتخلوعن بدن قط، و تلك الابدان طولية و التفاوت بينها بالكمال و النقص. و يعبر عن البدن الغيرالعنصرى الطبيعي بالبدن الدهرى و الجسم الدهرى أيضاً. ثم اذاصارت النفس اشد فعلية و كانت المادة التابعة لها اشد انتفاعاً یرزق الانسان ببنى الارض و ما شابهه من خوارق العادات.



دریای قطره‌ها

کدام علم؟

ای فرزندا علم بی عمل دیوانگی است و عمل بی علم بیگانگی، علمی که امروز تو را از معاصی باز ندارد و در طاعت ندارد، فردا تو را از آتش دوزخ هم باز ندارد، اگر امروز عمل نکنی و تدارک روزگار گذشته نکنی، فردا به قیامت گویی **فَازِجَعْنَا نَعْمَلُ صَالِحًا، پس با تو گویند ای احمق! تو خود از آنجا می آیی.**

□ **مکاتب فارسی خزالی، ابو حامد محمد غزالی طوسی**

تا دوی نمازند...

□ **پیش او [حق تعالی] دو «آنا» نمی گنجد، تو «آنا» می گویی و او «آنا» یا تو بمیر پیش او یا او پیش تو بمیرد. تا دوی نمازند.**

اما آنک او بمیرد امکان ندارد، نه در خارج و نه در ذهن که «و هو الحی الذی لایموت» او را آن لطف هست که اگر امکان بودی برای تو بمردی تا دوی برخاستی. اکنون چون مردن او ممکن نیست، تو بمیر تا او بر تو تجلی کند و دوی برخیزد.

□ **فیه مرقیه، مولانا جلال الدین محمد «مولوی»**

شهر تن

□ **بدن انسان بر مثال شهری است. اعضای او کویهای او، و رگهای او جویهاست که در کوچه رانده‌اند و حواس او پیششورانند که هر یکی به کاری مشغول‌اند و نفس، گلوی است که در این شهر خرابیها می‌کند!**

□ **لی حقیقه العشق، شیخ شهاب‌الدین سهروردی**

کلمه

در دعای مجیر یکصد و هفتاد و هشت اسم الهی آمده است و پنجاه و هفتمین آن اسم اعظم «یا موجود» است که مقدّسهای خشک سخت از آن رم می‌کنند چه این که می‌گویند: «وجود و موجود را عارفان و حکیمان به دهان مردم انداختند» با این که دعای مجیر را مرحوم کفعمی در بلد امین و مصباح از حضرت خاتم انبیا - صلی الله علیه و آله و سلم - روایت کرده است که وقتی در مقام ابراهیم - علیه السلام - به نماز بود، جبرئیل آن را برای آن جناب آورد (مصباح کفعمی، ط ۱، رحلی، ص ۲۶۸).

امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام که خود اسوه عارفان و قدوه حکیمان است در خطبه نخستین نهج فرموده است: «کائن لاین حدث، موجود لاین عدم». و در خطبه چهل و نهم آن فرموده است: «فهوالذی تشهدله اعلام الوجود علی اقرار قلب ذی الجحود». و در خطبه ۱۸۳ فرمود: «الدال علی قدمه بحدوث خلقه، و بحدوث خلقه علی وجوده». و قریب بدین عبارات در مواضع دیگر نهج عزیز نسفی در کشف الحقائق آورده است که از شاه اولیا امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - سؤال کردند که وجود چیست؟ گفت: بغیر وجود چیست. (ص ۳۱، ط ۱، ایران)، و نیز آن حضرت فرمود: «فهذا الوجود کله وجه الله به تفصیلی که در رساله لقاء الله نقل کرده‌ایم. (هشت رساله عربی، ط ۱، ص ۳۷).

و امام سید الشهداء - علیه السلام - در دعای شریف عرفه فرموده است: «کیف یستدل علیک بما هو فی وجوده مفتقر الیک».

و امام جعفر صادق - علیه السلام - فرموده است: «یا من هدانی الیه و دلتنی حقیقه الوجود علیه، و ساقنتی من الحیره الی معرفته...» به تفصیلی که سیدابن طاوس در جمال الاسبوع آورده است. (فصل ۳۳، ص ۳۲۵، ط ۱، چاپ سنگی)

و در توفیق شریف از ناحیه مقدسه حضرت بقیه الله که از ادعیه شهر رجب اُصّب است آمده است: «یا باطناً فی ظهوره و ظاهراً فی بطونه - الی قوله علیه السلام - و موجد کلّ موجود، و محصی کلّ معدود».

در اواسط مجلد پنجم کَشکول شیخ بهایی چنین آمده است: «الدعاء المسمی بدعاء الحزین: اناجیک یا موجود ابل مکان لعلک تسمع ندائی... (ص ۵۵۰، ط نجم الدوله). لذا ارباب حکمت و عرفان لفظ شریف وجود را برای تعبیر از موضوع علم حکمت و عرفان برگزیدند. فافهم!

صاحب اسفار در فصل ۲۹ مرحله ششم آن فرموده است: «و اما عند علماء الظاهر و اهل الکلام فلاشبهه فی عدم جواز اطلاق الوجود بل الموجود ایضاً عندهم علی ذاته تسمیه، و اما اطلاقه توصیفاً فغیه خلاف... (ج ۱، ط ۱، ص ۱۹۴)، تفصیل بحث را مستوفی در رساله کلمه علیا در توقیفیت اسماء تحریر کرده‌ایم.

کلمه

شیخ اشراقی - قدس سره - در آخر تلویحات چه نیکو فرموده است:

«کُنْ کَثِیرَ الدَّعَاءِ فِی أَمْرِ آخِرَتِكَ فَإِنَّ الدَّعَاءَ نِسْبَةٌ إِلَى اسْتِجَابِ الْمَطَالِبِ کُنْسِبَةُ الْفِکْرِ إِلَى اسْتِدْعَاءِ الْمَطْلُوبِ الْعِلْمِ، فَکُلُّ مَعْدٍّ لَمَّا یُنَاسِبُهُ. وَالدَّعَاءُ کَمَا قَالَ افلاطون یُحَرِّکُ الذِّکْرَ الْحَکِیمَ.

